خرید آنلاین در gajmarket.com

کارگاه نوشتن

صفحهٔ ۴۸ کتاب درسی

تمرین ۱- نوشتهٔ زیر را بخوانید و زمان، مکان، حال و هوا و جزئیات آن را براساس آموزه‌های درس، در متن مشخّص کنید.

«سال نو»

باران بند آمده بود؛ امّا هنوز از ساقهٔ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب بود. عکس آسمان بر سطح لرزانِ گودال‌های آب تماشایی بود. انگار صدها آینهٔ شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها، خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید مثل دخترکی خجالتی از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی برّاق همه‌جا پراکنده بودند. چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ‌شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل‌دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر!...»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبههٔ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سینِ عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و مسلسل سیمینوف و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گِردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران‌خورده را مشت‌ومال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان صدای شلیک چند تیر هوایی بلند شد و زمزمهٔ «یا مقلب القلوب...» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی!

● شهید باکری، یوسف‌زاده

زمان و مکان	فضای نوشته	جزئیات
تحویل سال	باران	علف
نوروز	تابش خورشید	گودال
جبههٔ جنگ	خنده	توپ
سنگر	گردباد	خمپاره‌انداز
	صدای قرآن	شلپ‌شلپ آب
	تیر هوایی	سفره‌های هفت‌سین
	دعای تحویل سال	سرنیزه
	آب‌گرفتگی سنگرها	مسلسل
	سفرهٔ هفت‌سین	چادرهای باران‌خورده

@cnbooks